

کارل مارکس در ترازو

نقد اویگن بوم-باورک بر مارکس و پاسخ رودولف هیلفردینگ به این نقد
با مقدمه پل سوئیزی

ترجمه محمود صدری

- ۷ پیشگفتار مترجم
۱۵ مقدمه ویراستار نسخه انگلیسی

کتاب اول: کارل مارکس و انسداد نظام او

«اویگن بوم-باورک»

- ۳۹ مقدمه
۴۳ فصل اول: تئوری ارزش و ارزش اضافی
۵۳ فصل دوم: تئوری نرخ متوسط سود و نرخ متوسط قیمت تولید
۶۱ فصل سوم: مسئله تناقض
۹۵ فصل چهارم: خطای سیستم مارکسی - سرچشمه و شاخ و برگ‌هایش
۱۳۱ فصل پنجم: جانبداری ورنر سومبارت

کتاب دوم: در باب نقد بوم-باورک بر مارکس

«رودولف هیلفردینگ»

- ۱۴۹ مقدمه
۱۵۱ فصل اول: ارزش به مثابه مقوله‌ای اقتصادی
۱۷۵ فصل دوم: ارزش و سود متوسط
۲۰۹ فصل سوم: نگرش سوپژکتیویستی

پیوست: در باب اصلاح ساختمان نظری بنیادی مارکس در جلد سوم سرمایه

«لادیسلاوس فون بورنکیوویچ»

- ۲۴۶ یادداشت‌ها
۲۵۵ واژه‌نامه
۲۵۹ فرهنگ نام‌ها
۲۶۳ نمایه نام‌ها

انتقادهایش از این مقالاتِ جایزه‌ای، می‌نویسد این مسابقه برنده‌ای نداشت. باری، اکنون که سرانجام جمع‌بندی و نتیجه‌گیری دستگاه مارکس، هرچند با تاخیر طولانی، انجام شده است، موضوع به مرحله‌ای رسیده که حل و فصل قطعی آن امکان‌پذیر است. وقتی حل مسئله‌ای فقط به وعده‌ای احواله داده می‌شود همگان مختارند درباره‌اش هر فکری که می‌خواهند بکنند. نویدها از یک طرف و برهان‌هایی که دیگران در برابرش اقامه می‌کردند از سوی دیگر، به‌نوعی محاسبه‌ناپذیر بودند. حتی ردیه‌های موفقیته‌آمیزی که بر راه‌حل‌های ناموفق هواداران مارکس نگاشته شد، با وجود اینکه، نویسندگان این راه‌حل‌ها خود را ملهم از بن‌مایه‌های تئوری مارکس می‌دانستند، نظر مساعد هواداران مارکس را جلب نکرد؛ زیرا این هواداران همیشه می‌توانستند برای گریز از خطا در میدان واقعیت، به گوهر موعود پناه ببرند. اما حالا دیگر طشت این فقره اخیر از بام افتاده است و در پی نبردی سی ساله، آوردگاهی جدی، محدود و کاملاً معلوم فراهم آمده است که هم‌آوردان دو طرف می‌توانند جای خود را در آن بیابند و بر سر موضوع مشخص جدال کنند، نه اینکه یک طرف به الهام‌های آینده دل خوش کند و طرف دیگر چونان پروتئوس^۱، از تفسیری سیال و نامطمئن به تفسیری دیگر بپرد.

آیا مارکس خودش، مسئله خودش را حل کرده است؟ آیا منظومه کامل شده او از حیث منطق درونی و انطباق با واقعیت‌های بیرونی پابرجا مانده است یا نه؟ ژرف‌اندیشی در باب این پرسش‌ها کاری است که در صفحات بعدی این کتاب خواهد شد.

1- Proteus:

خدای دریاها در اساطیر یونان که می‌توانست با شکل‌های گوناگون ظاهر شود.

فصل اول

تئوری ارزش و ارزش اضافی

دستگاه مارکس بر تصور او راجع به ارزش و قانون ارزش استوار است. همان‌گونه که خود مارکس بارها گفته است، بدون این دو، شناخت علمی حقایق اقتصادی ناممکن است. اسلوبی که مارکس در چارچوب آن به طرح نظراتش می‌پردازد و در خلال آن به این دو استناد می‌کند، به دفعات شمارناپذیر، مورد بحث و فحص قرار گرفته است. من برای ایجاد زمینه بحث، ناگزیرم مهم‌ترین اجزای استدلال او را به‌صورت مجمل، بازگو کنم.

مارکس حوزه پژوهش خود را که هدفش «یافتن بن‌مایه ارزش است» (55، 1)، از همان آغاز راه به کالاهای محدود می‌کند که به گفته مارکس قرار نیست ما از آن همه اجناس اقتصادی را مراد کنیم، بلکه منظور تنها چیزهایی است که محصول کار هستند و برای عرضه در بازار تولید می‌شوند، [1] مارکس کارش را با «تحلیل کالا» (41، 1) آغاز می‌کند. کالا از سویی شیئی مفید است که به اقتضای خواصش برخی نیازهای انسان را برآورده می‌کند؛ و از طرف دیگر، واسطه مادی مبادله ارزش را شکل می‌دهد. وی سپس به تحلیل همین بحث اخیر می‌پردازد. «ارزش مبادله، در وهله نخست به مثابه رابطه‌ای کمی، یعنی نسبتی که ارزش‌های مصرفی یک نوع با ارزش‌های مصرفی انواع دیگر مبادله می‌شوند، ظاهر می‌شود. این رابطه کمی بسته به زمان و مکان مدام در حال تغییر است.» بنابراین، چنین می‌نماید که ارزش مبادله‌ای چیزی عَرَضی است و باید در این رابطه دگرگون‌شونده چیزی ثابت

و تغییر ناپذیر وجود داشته باشد و این همان چیزی است که مارکس می‌کوشد آشکارش کند. او این کار را به روش دیالکتیکی مشهورش انجام می‌دهد. «بیا بید دو کالا، گندم و آهن، را مثال بزنیم. نرخ مبادله نسبی این دو هر چه باشد، همواره در قالب معادله‌ای که مقدار معینی از گندم، معادل مقدار معینی از آهن است، می‌گنجد؛ مثلاً یک چارک گندم = صد پوند آهن. این معادله برای ما چه معنایی دارد؟ معنای معادله این است که در این دو شیء متفاوت، یک چارک گندم و صد پوند آهن، عامل مشترکی وجود دارد که حاوی مقادیر مساوی است. بنابراین، این دو شیء با شیء ثالثی که فی‌نفسه همانند هیچ‌یک از این دو شیء نیست، برابر هستند. بنابراین، تا آنجا که به ارزش مبادله مربوط می‌شود، هر یک از این دو شیء قابل تقویم به شیء سوم است.»

مارکس ادامه می‌دهد که «این عامل مشترک نمی‌تواند عامل هندسی، فیزیکی، شیمیایی یا دیگر خواص طبیعی کالاها باشد. خواص فیزیکی کالاها بیشتر از آن جهت اهمیت دارد که آنها را قابل استفاده می‌کند و بنابراین آنها را به ارزش‌های مصرفی تبدیل می‌کنند. اما از طرف دیگر، رابطه مبادله‌ای کالاها قطعاً بدون لحاظ کردن ارزش مصرفی آنها تعیین می‌شود. در چنین رابطه‌ای، بهای یک ارزش مصرفی دقیقاً معادل ارزش مصرفی دیگر است، به شرط آنکه نسبت‌ها رعایت شده باشد یا آن‌گونه که باریون پیر^۱ می‌گوید هر نوع متاعی به خوبی متاع‌های دیگر است، به شرط آنکه ارزش‌های آنها برابر باشد. بین چیزهایی که ارزش مساوی دارند، ابتدا تفاوت و تمایزی نیست. کالاها به مثابه ارزش‌های مصرفی بیش از هر چیز کیفیت‌های متفاوتند؛ [اما] به مثابه ارزش‌های مبادله‌ای، کمیت‌های متفاوتند و بنابراین ممکن است فاقد ذره‌ای ارزش مصرفی باشند.»

پس اگر کالاها را از ارزش مصرفی‌شان منتزع کنیم، تنها یک خصلت مشترک برای آنها باقی می‌ماند که همانا محصول کار بودنشان است. اما حتی

1- Nicholas Barbon (1640-1698)

اقتصاددان انگلیسی و از منتقدان مرکانتیلیست‌ها. وی را یکی از نخستین حامیان بازار آزاد توصیف می‌کنند که بسیاری از اقتصاددانان، از جمله آدام اسمیت و ریکاردو از متقدمان و جان مینارد کینز و جوزف شومپتر از متاخران، از او تأثیر پذیرفتند و او را ستودند، به‌ویژه شومپتر. وجهی از نظریات باریون که توجه مارکس را جلب کرد نظریه ارزش است که پس از او اسمیت و ریکاردو پرورش دادند و مارکس از آنها اخذ کرد.

به عنوان محصولات کار هم، بر اثر همین فرایند انتزاع، زیر دستان ما دستخوش تغییر می‌شوند. زیرا وقتی کالایی را از ارزش مصرفی‌اش منتزع می‌کنیم، در همان حال، اجزای مادی سازنده آن کالا و صورت‌هایی را نیز که به آن ارزش مصرفی می‌بخشند، منتزع کرده‌ایم. [کالا، پس از چنین انتزاعی] دیگر میز، خانه، نخ یا شیء مفید دیگری نیست. همه کیفیات مادی‌اش ناپدید شده‌اند. همچنین دیگر محصول کار نجار، بنا یا ریسنده یا صنعت تولیدی دیگری نیست. با پدیدار شدن خصلت مصرفی محصولات کار، خصلت مصرفی کارهای مندرج در این محصولات ناپدید می‌شود و به تبع آن، اشکال انضمامی این کارها نیز رنگ می‌بازد. دیگر [این اشکال کار] از یکدیگر باز شناخته نمی‌شوند بلکه همه آنها به کار انسانی هم‌ذات تبدیل می‌شوند. کار انتزاعی انسان.

«حالا به بقیه موضوع بپردازیم. دیگر چیزی باقی نمی‌ماند مگر این عینیت شبح‌وار، بافت یاخته‌ای کار تمایزناپذیر انسان، یعنی محصول کار انسان فارغ از اینکه تجسم بیرونی این محصول چیست. حال همه آن چیزی که این اشیا به نمایش می‌گذارند این است که کار انسان‌ها در محصولات ذخیره شده‌اند، و این اشیا در حکم بلورهای جوهر اجتماعی مشترکی هستند به نام ارزش.»

بنابراین، به این طریق به تصویری از ارزش که کشف و معین شده است پی می‌بریم. [این ارزش مکشوفه] در شکل دیالکتیکی‌اش با ارزش مبادله یکی نیست، اما همان‌گونه که آن را تبیین خواهیم کرد، در رابطه‌ای تنگاتنگ و تفکیک‌ناپذیر با آن قرار دارد. نوعی مستخرج منطقی آن است. اگر بخواهیم با کلمات خود مارکس سخن بگوییم این «عنصر مشترک است که خود را در رابطه مبادله کالاها یا ارزش مبادله کالاها، متبلور می‌کند»؛ یا برعکس، «ارزش مبادله تنها شکلی است که ارزش کالاها در قالب آن می‌تواند بروز یابد یا ابراز شود.» (I, 45).

مارکس پس از تبیین مفهوم ارزش، به‌سوی تبیین اندازه و مقدار ارزش حرکت می‌کند. از آنجا که کار جوهر ارزش است، پس مقدار ارزش همه کالاها با مقدار کار نهفته در آنها اندازه‌گیری می‌شود و این کار نهفته نیز به‌نوبه خود برحسب زمان مندرج در آن سنجیده می‌شود- البته منظور از زمان در اینجا وقت خاص یا زمان کاری نیست که فرد تولیدکننده کالا به آن نیاز دارد،